



The Capacity of Citing the Holy Quran in Strengthening Uṣūlī Principles: An Analysis of Sūrah al-Baqarah

Belal Shakeri  

Higher level lecturer at Mashhad Seminary and faculty member at Akhund Khorasani Specialized Center; Mashhad. b.shakeri@iran.ir; <https://orcid.org/0000-0001-5017-1551>

Article Info

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 14 August 2024

Received in revised form 29 January 2025

Accepted 30 January 2025

Keywords:

Qur'ānic Authority, Uṣūl al-Fiqh, Legal Theory, *Qur'ānic* Evidence, *Sūrah al-Baqarah*


ABSTRACT

Within the discipline of *uṣūl al-fiqh* (Islamic legal theory), the *marja'īyyah* (epistemic authority) of the *Qur'ān* signifies its status as a primary source for establishing foundational principles. The prevailing methodological assumption that every *uṣūlī* principle requires verification through *Qur'ānic* evidence demonstrates the scripture's authoritative role in this field.

This study investigates the *Qur'ān's* actual utilization as a theological and jurisprudential reference in classical *uṣūlī* scholarship. Through systematic analysis of major *uṣūlī* works, the research first evaluates the extent to which scholars employed *Qur'ānic* verses to substantiate or refute legal-theoretical principles. Subsequently, it conducts a focused examination of *Sūrah al-Baqarah* as a representative case study, analyzing the potential application of its verses across various *uṣūlī* discussions.

The findings reveal a significant discrepancy between the *Qur'ān's* theoretical authority and its practical implementation in *uṣūlī* works. While classical scholars typically cite approximately thirty well-known verses across twelve *uṣūlī* topics, this study demonstrates that thirty-nine verses from *Sūrah*

Cite this article:

Shakeri. B .(2025). “ The Role of the Unity of the Obligor in the Realization of *Tazāḥum al-Imtithālī*.” *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 37(4); 35-74. 



© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69710.2858>

al-Baqarah alone could potentially serve as evidence for thirty-four distinct *uṣūlī* issues. These results suggest that the *Qur'ān*'s full hermeneutical potential remains underutilized in traditional *uṣūlī* discourse.

**Journal of
Islamic Law and
Jurisprudence**

Vol.10, No.37
2025

36

ظرفیت استناد به قرآن کریم در تحکیم قواعد اصولی^۱ «موردشناسی سوره بقره»

✉ بلال شاکری 

مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آخوند خراسانی رحمته الله علیه مشهد، ایران.
رایانامه: b.shakeri@iran.ir ; 5017-1551-0000-0001-0000: https://orcid.org/



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۲۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱


ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سوره بقره»
۳۷

چکیده

مرجعیت قرآن کریم در علم اصول به این معنا است که برای اثبات قواعد اصولی، قرآن کریم یکی از منابع اصلی و مورد مراجعه باشد. توجه ویژه به قرآن کریم و این ذهنیت که برای هر قاعده اصولی باید در آیات الهی به دنبال مستندی برای رد یا اثبات آن قاعده بود، نشان از مرجعیت قرآن کریم در علم اصول دارد. در نوشتار پیش رو، با این پیش فرض که قرآن کریم در علم اصول می تواند و باید به عنوان مرجعی علمی و الهی مورد توجه قرار گیرد، به مطالعه اسناد آثار اصولیان و میزان استفاده آن ها از آیات الهی برای اثبات یا رد قواعد مطرح در علم اصول پرداخته شده است. سپس با مراجعه به آیات سوره بقره به عنوان

۱. شاکری، بلال (۱۴۰۳). ظرفیت استناد به قرآن کریم در تحکیم قواعد اصولی «موردشناسی سوره بقره». جستارهای فقهی و اصولی. ۱۰ (۴): ۳۷. صص: ۳۵-۷۴



 <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69710.2858>

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی © نویسندگان

نمونه‌ای موردی از کل آیات الهی و تحلیل و بررسی دلالتی آن‌ها با نگاه اثبات یا رد قواعد اصولی، این نتیجه به دست آمده است که قرآن از مرجعیت لازم در آثار اصولیان برخوردار نبوده است. چراکه به‌طور تقریبی آیات مشهور و مطرح در آثار اصولیان حدود ۳۰ آیه از مجموع آیات قرآن کریم در ۱۲ بحث اصولی است، درحالی که یافته‌های این پژوهش نشان‌دهنده قابلیت استناد به ۳۹ آیه مختلف در ۳۴ مسئله اصولی در این سوره است.

کلید واژه‌ها: مرجعیت قرآن، ادله قرآنی، قواعد اصولی.

مقدمه

مرجعیت قرآن کریم به این معنا است که قرآن در هر مسئله‌ای از آن علم به‌عنوان یکی از منابع اصلی که قابلیت استناد به آن وجود دارد، مدنظر قرار گیرد؛ بنابراین، مرجعیت قرآن در علم اصول یعنی برای اثبات مسائل مطرح در آن، قرآن کریم یکی از منابع اصلی و مورد مراجعه اصولیان باشد. توجه ویژه به قرآن کریم و این ذهنیت که برای هر مسئله‌ای باید در آیات الهی به دنبال مستندی برای رد یا اثبات آن مسئله بود، نشان از مرجعیت قرآن کریم در علم اصول دارد.

هرچند قرآن در تاریخ فقهات همیشه به‌عنوان یکی از منابع اصلی استنباط نزد فقها و اصولیان مدنظر بوده است؛ اما میزان توجه به این منبع اصیل استنباط در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. به‌عنوان نمونه، در دوره اخباری‌گری، با توجه به مبانی مطرح نزد اخباریان، مرجعیت قرآن کریم در مباحث فقهی و اصولی به حداقل ممکن رسید و از نگاه ایشان، غیر از نصوص قرآن کریم، سایر آیات دلیلی برای استنباط حکم شرعی محسوب نمی‌شد.

اما جدای از این بازه زمانی خاص، در دوره‌های دیگر، چه قبل و چه بعد از اخباریان، قرآن همیشه به‌عنوان منبعی اصلی در استنباط مسائل فقهی و اصولی مدنظر فقیهان و اصولیان شیعه بوده است. با این حال، توجه به آیات الهی در علم اصول به آن اندازه که قرآن به‌عنوان یک مرجع علمی در اصول فقه برای اثبات یا رد قواعد اصولی مطرح باشد، نبوده و مرجعیتی که از قرآن به‌عنوان کلام الهی و دلیلی قطعی‌الصدور مورد انتظار است، آن‌چنان که باید، رعایت نشده است. هرچند مرجعیت علمی قرآن

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۳۸

در علم اصول، خصوصاً پس از شکل‌گیری نحله فکری اخباری، بیشتر تضعیف شده است، به گونه‌ای که حتی پس از کنار رفتن تفکر و مبانی اخباریان، تبعات و آثار محجوریت قرآن کریم، البته نه به آن شدت؛ اما در مقام عمل کم‌وبیش باقی است. به‌عنوان مثال، تعداد آیات مورد استناد بر حجیت خبر واحد قبل از اخباریان بیشتر از آیات مطرح بر حجیت آن پس از اخباریان است.^۱

پژوهش پیش‌رو با نگاهی انتقادی به وضعیت موجود استناد به قرآن در علم اصول و مقایسه آن با وضعیت مطلوب که همان مرجعیت علمی قرآن در اصول فقه است، در پی تحلیل وضعیت مرجعیت قرآن کریم در علم اصول بر اساس مطالعه موردی سوره بقره است تا مشخص شود آیاتی که در این سوره قابلیت استدلال در علم اصول را دارند، به چه میزان است و میزان توجه به این آیات در کتب اصولی تا چه حد است. با توسعه یافته‌های تحقیق در بررسی سوره بقره و تعمیم آن به کل قرآن، می‌توان فاصله بین وضعیت موجود و وضعیت مطلوب مرجعیت علمی قرآن در علم اصول را به دست آورد.

فرضیه پژوهش این است که آن‌چنان که باید و شاید مرجعیت قرآن در مباحث اصولی محقق نشده است و بیش از آنچه که در کتاب‌های اصولی به قرآن برای اثبات قواعد اصولی استناد شده است، می‌توان آیات قرآنی را مدنظر قرار داد.

روش تحقیق بدین صورت است که با توجه به تعداد زیاد آیات الهی در قرآن کریم و محدودیت حجمی پژوهش، به مطالعه موردی سوره بقره به‌عنوان بلندترین سوره قرآن پرداخته و تمام آیات این سوره را از ابتدا با این نگاه که کدام آیات می‌توانند در اثبات یا رد مسائل مطرح در علم اصول مورد استناد قرار گیرند، بازخوانی و تحلیل کرده است. سپس برای تأیید برداشت‌های انجام‌شده و همچنین استفاده از نکات دیگر بزرگان منابع اصولی و تفسیری فریقین، این آثار مورد بازخوانی و توجه

۱. تذکر دو نکته لازم است: ۱- ذکر آیات قرآنی به عنوان نمونه‌هایی از موارد تطبیقی قواعد اصولی و شاهد مثال‌ها در کتب اصولی بسیار فراوان است. با این حال، آنچه محل بحث قرار دارد، استدلال به آیات برای اثبات مسائل مطرح در علم اصول است. ۲- مراد از استدلال به آیات نیز پذیرش استدلال صورت گرفته از سوی نویسنده نیست، بلکه مراد، قابلیت استدلال به آیات برای اثبات مسائل مطرح در علم اصول است.

قرار گرفته‌اند و آیاتی که در این آثار به مسائل اصولی تمسک شده است، شناسایی و وجه استدلال به هر آیه به صورت مختصر مورد اشاره قرار گرفته است. در نهایت، مشخص شده که چه تعداد از آیات این سوره مبارکه قابلیت طرح برای اثبات مسائل اصولی را دارند و فاصله وضعیت موجود مرجعیت قرآن در علم اصول با وضعیت واقعی و مطلوب، چه میزان است.

نسبت به پیشینه پژوهش نیز باید گفت که اگرچه در مجموع آثار اصولی شیعه و اهل سنت، آیات مختلفی برای اثبات یا رد قواعد اصولی مطرح شده است؛ اما در هیچ پژوهشی تمام آیات سوره بقره به عنوان نمونه‌ای موردی از کل قرآن به طور جامع مورد بررسی قرار نگرفته است؛ لذا بسیاری از استنادها تنها در تک کتب یا پژوهش‌ها اشاره شده‌اند و توجه به تمام آیات با چنین قابلیت، رویه‌ای متداول در آثار اصولیان نبوده است؛ بنابراین نوآوری اثر حاضر را می‌توان در دو نکته برشمرد: ۱- مطالعه تمام آیات سوره بقره به عنوان نمونه‌ای کوچک از کل قرآن کریم با این نگاه؛ ۲- شناسایی و معرفی برخی آیات با قابلیت اثبات یا رد قواعد اصولی برای نخستین بار. این آیات دو گونه‌اند: برخی آیات برای نخستین بار توسط نویسنده معرفی شده‌اند؛ اما برخی دیگر، هرچند در کتب اصولیان بدان‌ها تمسک نشده است؛ اما در کتب تفسیری اشاراتی به مباحث اصولی و دلالت آیه بر آن مباحث وجود دارد.

لازم به ذکر است که آنچه در پژوهش پیش رو مد نظر است، قابلیت استدلال به آیات است، نه تمامیت استدلال؛ چرا که تمامیت استدلال ممکن است مبتنی بر مبانی مختلفی باشد که پرداختن به آن‌ها از حوصله این جستار خارج است. امید است نتایج پژوهش حاضر گامی در جهت تحقق مرجعیت واقعی قرآن در مباحث اصولی باشد.

آیات قابل استناد بر قواعد اصولی

در آثار اصولی فریقین آیات متعددی مورد استناد قرار گرفته است. اگر به منبع خاصی توجه کنیم که به عنوان مثال به آیه‌ای در یک بحث اصولی تمسک کرده است، ممکن است آیات فراوانی در مجموع کتب اصولی برای اثبات قواعد اصولی مورد استناد قرار گرفته باشند؛ اما تمسک به این تعداد آیه، یک رویه معمول و

شناخته شده در بیشتر کتب اصولی نیست. آنچه به عنوان آیات معروف در علم اصول شناخته می شود، بسیار کمتر است. اصولیان معمولاً در چند مسئله مشهور اصولی که آیات معروفی برای استدلال به آنها وجود دارد، به این آیات تمسک می کنند. به عنوان مثال، در کتاب «دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام» که یکی از معدود کتب است که به طور مستقل آیات مورد استناد در علم اصول را بررسی کرده است، در مجموع ۱۲ مسئله اصولی ارائه شده که در آنها به آیات الهی استناد شده است. مجموع آیات مورد استناد برای این ۱۲ مسئله اصولی، ۳۱ آیه است؛ بنابراین، در این اثر، تنها به ۳۱ آیه در کل مسائل اصولی اشاره شده است، در حالی که با بررسی تفصیلی آیات سوره بقره به عنوان نمونه مورد مطالعه، می توان بالغ بر ۳۰ آیه مختلف شناسایی کرد^۱ که قابلیت استناد^۲ برای اعتباربخشی به مسائل اصولی را دارند؛ اما در کتاب مذکور تنها هفت آیه از آیات این سوره مورد استناد و بررسی قرار گرفته است.

۲/۱. مبادی احکام^۳

برخی مباحث اصولی در ساختار رایج علم اصول جایگاه مشخصی ندارند و اندیشوران اصولی آنها را در ضمن مباحث مختلف مورد بررسی قرار داده اند. پراکندگی این مسائل در بخش های گوناگون علم اصول و کاربرد آنها در مباحث

ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سوره بقره»
۴۱

۱. البته این بضاعت نویسنده اثر بوده است که به این تعداد آیه با ارتباط مستقیم به مباحث اصولی دست یافته است. قطعاً با تأمل و توجه بیشتر اندیشمندان اصولی، می توان آیات متعدد دیگری را شناسایی کرد که برای اثبات قواعد اصولی قابلیت استناد خواهند داشت. این مهم باید در کل قرآن مورد توجه قرار گیرد تا این کتاب الهی مرجعیت علمی خود را در علم اصول باز یابد.

۲. نوشتار پیش رو در مقام قضاوت و انتخاب رأی در صحت یا عدم صحت استدلال به آیات نیست؛ زیرا پرداختن به بررسی های اجتهادی و تعیین دلالت یا عدم دلالت یک آیه بر هر قاعده، مجال دیگری می طلبد؛ بنابراین، جستار پیش رو تنها در مقام بیان این نکته است که آیات متعددی در قرآن کریم می تواند برای اثبات مسائل و قواعد اصولی مورد استناد قرار گیرد و استدلال به آنها باید نقد و بررسی شود. با این حال، در طول تاریخ علم اصول، به این آیات توجه لازم نشده است. عدم توجه کافی به آیات الهی در این زمینه می تواند منعکس کننده عدم مرجعیت لازم قرآن در مسائل اصولی باشد که خلل و خسروانی عظیم محسوب می شود.

۳. توضیحات ذیل عنوان گویای این مطلب است که علی رغم مطرح شدن این مطالب در علم اصول، جایگاه خاصی در این علم ندارند؛ بنابراین، نویسنده آنها را ذیل عنوان مبادی احکام ارائه کرده است.

مختلف، نشان از اثرگذاری آن‌ها به‌عنوان مبادی تصدیقی بسیاری از مسائل اصولی دارد. این دسته از قواعد اصولی، تحت عنوان مبادی احکامی علم اصول فقه به‌صورت مستقل مورد اشاره قرار می‌گیرند. سایر مباحث اصولی نیز بر اساس ساختار رایج و مشهور علم اصول ارائه خواهند شد.

۲/۱/۱. اشتراک احکام

از جمله مبادی تصدیقی علم اصول، قاعده اشتراک احکام بین تمام مکلفین است (ر.ک: طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۱۲۵/۱)؛ بنابراین، اختصاص یک حکم به مکلفی خاص، مانند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چون برخلاف قاعده است، نیازمند دلیل خاص خواهد بود. برای اثبات این قاعده به ادله مختلفی تمسک شده است؛ اما جای خالی استناد به آیه ۱۵۰ سوره بقره در بین این ادله به چشم می‌خورد.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمِ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این آیه، خداوند متعال یکی از احکام شرعی، یعنی نماز به سمت مسجدالحرام را با دو عبارت بیان کرده است:

۱. خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾؛
۲. خطاب به دیگر مسلمانان ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾.

درباره علت این تکرار، مفسران احتمالات مختلفی را مطرح کرده‌اند (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۱۸/۴-۱۱۹؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ۳/۹۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۱/۲۰۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۴۲۸/۱؛ طوسی، بی تا ۲/۲۶).

یکی از تفاسیر ارائه‌شده درباره این تکرار، تعمیم حکم به همه مسلمانان است تا از توهم اختصاص آن به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (اختصاص حکم در سفر) جلوگیری شود (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ۲/۴۵). همچنین، برخی مفسران معتقدند که این تکرار برای تأکید بر اشتراک حکم بین پیامبر و سایر مکلفین صورت گرفته است (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق، ۲/۱۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ۱/۴۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱/۵۰۷).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۴۲

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این احتمال که در کتب تفسیری ذیل آیه مطرح شده است، ناظر به قاعدهٔ اصولی اشتراک احکام و عدم اختصاص احکام به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ بنابراین، در بحث این مسئلهٔ اصولی، لازم است استدلال به آیهٔ مذکور مورد توجه قرار گرفته و نقد و بررسی شود.

باین‌حال، در کتب اصولی، استدلال به این آیه مورد توجه قرار نگرفته است و حتی به‌عنوان یک دلیل محتمل نیز بررسی نشده است. این امر نشان‌دهندهٔ عدم بهره‌گیری کافی از ظرفیت قرآن کریم در مباحث اصولی است که بررسی و بازخوانی آن می‌تواند به تبیین بهتر مبانی اصولی کمک کند.

۲/۱/۲. تدریجی بودن احکام

از دیگر قواعدی که می‌توان آن را در زمرهٔ مبادی تصدیقی علم اصول قرار داد و آیه‌ای از سورهٔ بقره بر آن دلالت دارد، قاعدهٔ تدریجی بودن احکام است (ر.ک: طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۳/۳۲). تدریجی بودن احکام یکی از مسائل مورد پذیرش در میان مسلمانان است. از جمله آیاتی که ممکن است بر این قاعده دلالت داشته باشد، آیهٔ شریفه: ﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره: ۱۰۶) است. این آیه در نگاه نخست، ممکن است ذهن هر عالم اصولی را به بحث نسخ آیات و احکام معطوف کند که خود از قواعد مهم علم اصول به شمار می‌رود. این مسئله در جای خود و با بررسی نحوهٔ دلالت آیه بر حکم نسخ، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. باین‌حال، نکتهٔ مهم دیگری که می‌توان از این آیه برداشت کرد، مسئلهٔ تدریجی بودن احکام است.

در این آیه سه گزینه مطرح شده است که بر تدریجی بودن احکام دلالت دارد:

۱. ﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ﴾: با توجه به این که اصولیان معتقدند جعل و ابلاغ هم‌زمان دو حکم ناسخ و منسوخ معنا ندارد و میان زمان صدور این دو حکم باید فاصله‌ای وجود داشته باشد - به گونه‌ای که مکلفان مدتی به حکم منسوخ عمل کرده باشند - لازم است پذیرفت که حداقل به صورت موجبهٔ جزئی، برخی احکام به صورت تدریجی و پس از سایر احکام جعل و ابلاغ شده‌اند.

ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سورهٔ بقره»
۴۳

۲. «أَوْ تُنْسِيهَا»: این تعبیر نشان می‌دهد که برخی احکام در بازه زمانی خاصی از سوی شارع ابلاغ یا حتی جعل نشده‌اند، بلکه پس از دیگر احکام وضع یا اعلام شده‌اند.

۳. «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا»: این عبارت دلالت دارد بر این که حکم جایگزین با فاصله‌ای از حکم نخست ارائه شده است که خود نشانه‌ای دیگر بر تدریجی بودن احکام شرعی محسوب می‌شود.

۲/۱/۳. شرط قدرت برای تکلیف

یکی از مقدمات و مبادی تصدیقی برای اثبات تکلیف نزد امامیه، اعتبار قدرت بر تکلیف است (ر.ک: طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۲۰۵/۱)؛ بنابراین، از نظر عقل، قدرت شرط تحقق تکلیف محسوب می‌شود، چه در مقام امتثال و چه هنگام توجه تکلیف. خداوند متعال نیز این حکم عقلی را در آیات شریفه «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۳۳) و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۲۸۶) تأیید کرده است؛ بنابراین، این آیات ارشاد به همان حکم عقلی هستند.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳
۴۴

سه فقره از دو آیه مذکور بر این مدعا دلالت دارند. وجه دلالت دو فقره از آیات «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» روشن است؛ زیرا در این آیات، قید تکلیف «وسع» و «قدرت» قرار داده شده است.

اما دلالت فقره سوم «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» بر این مدعا به این صورت است که این دعا را پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب معراج انجام دادند و بسیار بعید است که دعای ایشان مورد اجابت قرار نگرفته باشد؛ زیرا ذکر دعای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن، با فرض عدم اجابت آن، ناسازگار است (ر.ک: ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۹۷/۲-۶۹۸).

برخی علمای مذاهب دیگر نیز به دلالت آیه ۲۳۳ بر این مسئله تصریح کرده‌اند (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۴۶۱/۶؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۱۷۸/۲) همچنین برخی دیگر از علما

(ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۷/۱۱۶؛ الشاطبی، ۱۴۱۷ق، ۲/۲۱۵؛ التفتازانی، ۱۳۷۷ق، ۱/۳۷۸؛ السُّعْتَاوِي، ۱۴۲۳ق، ۵/۲۰۸۰) دلالت آیه ۲۸۶ بر شرط قدرت را پذیرفته‌اند.

حتی اشاعره که عقلاً تکلیف به غیرمقدور و ممتنع را ممکن می‌دانند، با تمسک به آیه ۲۸۶، قائل به عدم وقوع تکلیف به ممتنع، چه ممتنع بالذات و چه ممتنع بالغير، شده‌اند (ر.ک: السبکی، ۱۴۰۴ق، ۱/۱۷۴).

نتیجه چنین شرطی قواعد مختلفی در علم اصول به دنبال دارد. یکی از این قواعد، قاعده استحاله یا نفی تکلیف به غیرمقدور است که برخی از دو آیه فوق این نتیجه را گرفته‌اند و گفته‌اند تکلیف به غیرمقدور به دلیل ظلم بودن، نفی می‌شود (کرباسی، بی تا، ۱۸۱).

همچنین، قاعده رافع بودن اضطرار بدون اختیار نسبت به تکلیف وجود دارد که گروهی دیگر این قاعده را از دو آیه مذکور به دست آورده‌اند (ر.ک: حاج عاملی، ۱۴۲۴ق، ۲/۲۴۴؛ مظفر، ۱۴۳۰ق، ۲/۳۰۳).

۲/۱/۴. نسخ احکام

همان‌طور که بیان شد، یکی از قواعد مطرح در علم اصول، مسئله نسخ احکام است. ذیل بحث نسخ، مسائل مختلفی مانند امکان نسخ احکام و شرایع، امکان نسخ قرآن به سنت (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۸ق، ۲۳۵) و امکان نسخ سنت به قرآن (ر.ک: علم الهدی، ۱۳۷۶، ۱/۴۷۰) از سوی اندیشوران اصولی مطرح شده است. با مراجعه به آیات سوره بقره، مشخص می‌شود که آیاتی ناظر به هر سه مسئله در این سوره بیان شده است. از جمله آیات دال بر امکان نسخ احکام و شرایع، آیه ۱۰۶ سوره بقره است که در بالا بدان اشاره شد. در این آیه، خداوند متعال بیان کرده است که نسخ صورت نمی‌پذیرد، مگر این که بهتر از آن یا مثلش جایگزین خواهد شد. این تعبیر به خوبی نشان‌دهنده امکان نسخ است (ر.ک: حلی، ۱۴۲۵ق، ۲/۶۱۹؛ حلی، ۱۴۲۳ق، ۲۳۲؛ حاج عاملی، ۱۴۲۴ق، ۲/۶۴۱؛ حکیم، ۱۴۱۸ق، ۲۳۶؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۲/۵۳)^۱.

۱. هر چند دلالتی بر وقوع نسخ ندارد، زیرا «ما» در اینجا شرطیه است و صدق جمله شرطیه به صدق طرفین آن بستگی دارد، نه صدق خارجی آن‌ها.

از دیگر نکاتی که ذیل استدلال به آیه مذکور بدان اشاره شده است، عدم امکان نسخ حکم بدون بدل یا با بدلی سخت‌تر است؛ زیرا در آیه بیان شده که اگر نسخ صورت پذیرد، با جایگزینی حکم بهتر (سبک‌تر) یا مثل (مساوی) حکم منسوخ صورت می‌گیرد (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۷ق، ۴۹۵/۲؛ حلی، ۱۴۲۵ق، ۴۶/۳؛ حلی، ۱۳۸۰، ۱۹۰؛ نراقی، ۱۳۸۸، ۸۸۰/۲).

نکته دیگر مستفاد از آیه ۱۰۶ سوره بقره در بحث نسخ، امکان نسخ قرآن به سنت است. از نگاه برخی، نسخ قرآن به سنت ممکن نیست و دلیلشان این آیه است. آیه با توجه به چند نکته می‌تواند بر مدعای ایشان دلالت کند:

۱- آیه «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» دلالت بر این دارد که مراد از «آیه» چیزی است که به قدرت خداوند، در مورد اعجاز قرآن اراده شده است.

۲- در جمله «تَأْتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا»، خیر به خداوند اضافه شده است، درحالی که سنت حقیقتاً به خداوند اضافه نمی‌شود.

۳- ظاهر جمله این است که آنچه بعداً داده می‌شود از جنس همان چیزی است که ابتدا ذکر شده است. با توجه به اینکه در جمله اول آیه ذکر شده است؛ بنابراین جمله دوم نیز از جنس آیه است نه سنت.

۴- با توجه به آیه، آنچه بعد می‌آید باید نافع‌تر از قبل باشد و انتفاع از آیه به تلاوت و امثال حکم مذکور در آن است؛ بنابراین جایگزین آن نیز باید همین منافع، بلکه بیشتر از آن را داشته باشد، درحالی که سنت صلاحیت ندارد که این دو منفعت را به مکلف برساند (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳ق، ۴۳؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ۴۶۵/۱-۴۶۶؛ حلی، ۱۴۲۳ق، ۲۴۷؛ حلی، ۱۴۲۵ق، ۷۷/۳-۷۸؛ میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ۲۲۳/۳؛ کلودانی حنبلی، ۱۴۰۶ق، ۳۷۶/۲؛ فخرالدین رازی، ۱۴۱۸ق، ۳۴۹/۳-۳۵۰).

چنان که بیان شد، در این اثر در پی قضاوت بین دیدگاه‌ها نیستیم که قول مخالف یا اصلی مد نظر باشد. معیار ما قابلیت استناد است. به هر حال گروهی چه درست چه غلط، به این آیه استدلال کرده‌اند و باید در مباحث اصولی مرتبط، این دیدگاه و استدلال آن‌ها مورد نقد و بررسی قرار گیرد. این بخشی از مرجعیت قرآن به معنای توجه به آن در تمام مواردی است که قابلیت استدلال وجود دارد؛ هرچند ممکن

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۴۶

است به خاطر اشکالاتی به فعلیت نرسد.

در برابر امکان نسخ قرآن به سنت، نسخ سنت به قرآن نیز مطرح شده است. برعکس امکان نسخ قرآن به سنت که بیان شد، برخی آن را جایز بلکه ممکن نمی‌دانند؛ نسبت به نسخ سنت به قرآن، گروهی قائل به جواز و حتی وقوع آن شده‌اند. دلیل ایشان بر مدعای خود، آیه شریفه ۱۵۰ سوره بقره است که می‌فرماید: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾. در این آیه مسئله تغییر قبله از بیت المقدس به مسجدالحرام مطرح شده است که نشان از وقوع نسخ سنت به قرآن است؛ زیرا نماز خواندن به سمت بیت المقدس بر اساس سنت ثابت بوده است و بر اساس استقرای صورت گرفته، آیه‌ای دال بر آن نیست؛ لذا با نازل شدن این آیه، سنت متواتر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسخ شده و قبله مسجدالحرام قرار داده شده است (ر.ک: الطیب البصری المعتزلی، ۱۴۰۳ق، ۳۹۲/۱؛ الشنقیطی، بی تا ۱۱/۴؛ الرجرجی الشوشاوی، ۱۴۲۵ق، ۵۱۰/۴).

۲/۱/۵. تبعیت احکام از ملاکات (مصلح و مفسد)

از دیگر نکاتی که از آیه ۱۰۶ سوره بقره به عنوان یک قاعده اصولی می‌توان استفاده کرد، مسئله تبعیت احکام از مصالح و مفسدات است.^۱ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که اثبات یا محو حکم تابع مصالح است و هیچ حکمی نسخ یا فراموش نمی‌شود، مگر این که بهتر از آن یا مثل آن عطا می‌شود (ر.ک: حلی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۹؛ مغنیه، ۱۹۷۵، ۱۹۱-۱۹۲). چنین تعبیری نشان می‌دهد که مصالحی در پی احکام وجود دارد که می‌تواند مثبت قاعده تبعیت احکام از ملاکات باشد.

۲/۱/۶. تخطئه (عدم عقاب مخطئ در استنباط)

در بحث حجیت امارات، اختلافی معروف بین شیعه و اهل سنت وجود دارد که آیا در امارات کاشف از حکم شرعی، خطا راه دارد یا خیر؟ شیعه قائل به تخطئه

۱. برای مطالعه بیشتر درباره قاعده، ر.ک: شاکری، ۱۳۹۱، ۱۴/۱۰۴-۱۳۰.

هستند، برخلاف اهل سنت که قائل به تصویب و اصابت همیشه اماره به واقع هستند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۴۶۸). از جمله ادله‌ای که می‌توان بر صحت دیدگاه قائلین به تخطئه ارائه کرد، آیه شریفه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۲۸۶) است. این آیه، همان‌طور که گذشت، دعای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که بعید است به اجابت نرسیده باشد؛ بنابراین یکی از دعاها عدم عقاب در فرض خطاست. این نکته نشان می‌دهد که اولاً خطا در تشخیص تکلیف معنا دارد؛ اما عقابی بر آن مترتب نیست. برخی از اهل سنت همچون ابن تیمیه نیز به این استفاده اشاره کرده‌اند. وی در مقام نقل دو مبنای مذکور، علت عدم عقاب در فرض خطا و بقای حکم حرمت در واقع برای مکلف را این آیه بیان می‌کند. وی در توضیح مبنای قائلین به تخطئه می‌گوید که حکم حرمت، مثلاً در حق شخص مخطئی، تغییر نمی‌کند و عمل او حرام است؛ اما اثر حرمت که عقوبت باشد، بر این عمل مترتب نمی‌شود؛ زیرا انسان به بیش از وسع و قدرتش مکلف نیست (ابن تیمیه، ۱۴۰۳ق، ۶۰).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۴۸

۲/۱/۷. قبح تأخیر بیان

از دیگر قواعد اصولی که محل بحث قرار گرفته است، قاعده قبح تأخیر بیان است. در خصوص این که مراد از تأخیر، تأخیر از لحاظ وقت خطاب است یا وقت حاجت، اختلاف وجود دارد. دیدگاه مشهور بر قبح تأخیر بیان از وقت حاجت است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۳۷). ایشان با استناد به آیه ۶۷ سوره بقره ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُدْبِحُوا بقرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾، قائل شده‌اند که تأخیر بیان از وقت خطاب تا وقت حاجت جایز است و مشکلی ندارد؛ زیرا در این آیه چنین تأخیری اتفاق افتاده است. خداوند متعال در ابتدای وقت خطاب که دستور داده بود، جزئیات را بیان نکرد تا اینکه بنی اسرائیل از آن سؤال کردند، سپس خداوند متعال جزئیات را بیان کرد. این تصریح در جواز

تأخیر بیان از وقت خطاب است (مفید، ۱۴۱۳ق، ۳۹؛ علم الهدی، ۱۳۷۶، ۱/۳۶۴-۳۶۵؛ طوسی، ۱۴۱۷ق، ۲/۴۵۷).

۲/۲. مباحث الفاظ

مباحث الفاظ در علم اصول یکی از بخش‌هایی است که قواعد متعددی در آن مطرح می‌شود. برخی از آیات مبارکه سوره بقره می‌توانند به عنوان مرجع و مستند برای این قواعد محسوب شوند. در ادامه، قواعدی که آیات سوره بقره می‌توانند مؤید آن‌ها باشند، ارائه می‌شود:

۲/۲/۱. استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد یکی از مباحثی است که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن ارائه شده است. هر یک از این دیدگاه‌ها نیز برای اثبات خود به ادله‌ای تمسک کرده‌اند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۳۶-۳۸)؛ اما کمتر مشاهده می‌شود که مستند آن‌ها آیات الهی باشد. درحالی‌که به نظر می‌رسد وقوع چنین استعمالی در قرآن بهترین دلیل بر امکان چنین استعمالی باشد. از جمله آیاتی که می‌تواند دلیل بر وقوع چنین استعمالی و به تبع امکان آن باشد، آیه شریفه ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (بقره: ۴۵) است. برای توضیح دلالت این آیه بر مدعای قائلین به جواز، ابتدا باید مراد از صبر مشخص شود.

در این که مراد از صبر چیست، تفسیرهای مختلفی وارد شده است؛ اما این واژه در آیه شریفه به صورت مطلق ذکر شده است و حمل آن بر برخی مصادیق صبر در روایات از باب تطبیق بر مصداق است که موجب تغییر معنای صبر نمی‌شود (برای مطالعه بیشتر ر.ک: مراغی، بی تا ۱/۱۰۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸ق، ۱/۳۰۱؛ صابونی، ۱۴۲۱ق، ۱/۴۸؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق، ۱/۲۱۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱/۲۱۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۱/۱۵۲). به هر حال صبر از نظر شرعی می‌تواند دارای احکام شرعی پنج‌گانه باشد (ر.ک: نراقی، بی تا ۳/۲۸۵)؛ بنابراین استعانت از صبر با توجه به تنوع حکمی آن نیز نمی‌تواند حمل بر وجوب شود، بلکه بر اساس حکم متعلق، استعانت نیز باید بر وجوب و استحباب (مشترک لفظی یا معنوی) حمل شود؛ بنابراین لفظ استعانت درباره صبر بر معنایی خلاف ظاهر صیغه

امر (وجوب) حمل می‌شود؛ درحالی که این واژه درباره نماز که انصراف نماز در آیات قرآن به نماز واجب است، بر ظهور خود یعنی وجوب باقی است؛ بنابراین استعانت در آیه شریفه در معنای متعدد (وجوب و غیر وجوب) استعمال شده است. همان‌طور که بیان شد، وقوع چنین استعمالی در قرآن بهترین دلیل بر امکان استعمال لفظ در معنای متعدد است؛ بنابراین در مسئله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد که در علم اصول مطرح است، می‌توان وجود چنین استعمالی را دلیل بر امکان دانست و دیدگاه قائلین به امتناع چنین استعمالی را به چالش کشید.

علاوه بر استعمال واژه «استعانت» در آیه شریفه در دو معنای وجوب و غیر آن، می‌توان از جهتی دیگر نیز دو استعمال متفاوت دیگر برای آن در نظر گرفت؛ زیرا این استعانت، چه واجب باشد یا مستحب، در یک استعمال هم در حکم مولوی و هم ارشادی به کار رفته است؛ زیرا حکم نماز تعدی است و تنها احتمال مطرح درباره آن، مولوی بودن وجوب است؛ اما با توجه به اینکه صبر حکمی تعدی نیست و از مدرکات عقل نیز محسوب می‌شود، حکم متعلق به آن را باید ارشادی دانست؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که استعانت در استعمال واحد در چهار معنای متفاوت به کار رفته است.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۵۰

۲/۲/۲. اوامر

در بحث اوامر، مسائل مختلفی از سوی اصولیان مطرح شده است. چهار مسئله از این مسائل را می‌توان بر اساس آیات سوره بقره مستند کرده و به اثبات رساند. از جمله این مسائل، دلالت صیغه امر است که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن ارائه شده است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۶۹). دیدگاه مشهور این است که صیغه امر دال بر وجوب است و بر این مدعا ادله‌ای اقامه شده است. یکی از ادله مثبت این دیدگاه، آیات قرآن کریم است. خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾. با توجه به توصیف بیان‌شده برای شیطان که از دستور صادرشده با صیغه امر سرپیچی کرده بود، می‌توان فهمید که ظهور صیغه امر در وجوب است؛ زیرا اگر صیغه امر دال بر وجوب نبود، تعبیر نافرمانی، تکبر و کفر به دلیل عدم اتیان آن وجهی نداشت؛ لذا

با توجه به تعابیر به کار رفته در آیه، می‌توان گفت که اصل در صیغه امر دلالت آن بر وجوب است. البته درباره اینکه دلالت صیغه بر وجوب به وضع است یا ظهور، اختلافی وجود دارد که بحث آن در این نوشتار نمی‌گنجد (ر.ک: آملی، ۱۳۷۰، ص: ۲۲۸؛ نراقی، ۱۳۸۸، ۶۰۵/۲-۶۰۶؛ خمینی، ۱۴۱۸، ۹۹/۲؛ موسوی، ۱۴۳۰، ۴۶۴/۱؛ شهرکانی، ۱۴۳۰، ۱۴۹/۱-۱۵۰؛ الکلؤذانی الحنبلی، ۱۴۰۶، ۱۴۸/۱؛ القاضی أبو یعلی، ۱۴۱۰، ۲۲۹/۱).

با توجه به دلالت صیغه امر بر وجوب که بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که ماده «امر» نیز دال بر وجوب است؛ زیرا در آیه شریفه ﴿فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ (بقره: ۶۸) با صیغه امر، دستور به انجام آنچه که امر شده است داده شده است که این نشان‌دهنده دلالت ماده «امر» بر وجوب می‌تواند باشد.

بر اساس نکته اخیر، ممکن است این احتمال مطرح شود که دلالت صیغه امر بر وجوب قوی‌تر از دلالت ماده «امر» بر وجوب باشد. چرا که دلالت ماده بر وجوب به کمک دلالت صیغه امر بر وجوب به اثبات رسیده است و خداوند متعال نیز برای بیان انجام آنچه که به آن امر شده است، از صیغه امر استفاده می‌کند.

۲/۲/۲/۱. دلالت امر بر فور

از دیگر مسائل مطرح در ذیل بحث اوامر، دلالت امر بر فور است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹، ص: ۸۰). برخی برای اثبات دلالت امر بر فور، به آیاتی از قرآن کریم استناد کرده‌اند. یکی از آیاتی که بدان استدلال شده است، آیه ۱۴۸ سوره بقره است: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾. مشهور گفته‌اند که صیغه امر به خودی خود دال بر فور یا تراخی نیست و اطلاق آن حمل بر جواز تراخی می‌شود، مگر دلیلی بر اثبات فور وجود داشته باشد (ر.ک: فانی اصفهانی، ۱۴۰۱، ۳۷۹/۱). در برابر، عده‌ای گفته‌اند که درباره اوامر الهی چنین دلیل خارجی وجود دارد، مانند آیه مذکور، لذا اوامر الهی حمل بر فور می‌شوند (ر.ک: فانی اصفهانی، ۱۴۰۱، ۳۷۹/۱؛ طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۱۱۱/۱؛ عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۳۹۰/۴؛ ابن قدامه، ۱۴۲۳، ۵۷۳/۱؛ الجصاص، ۱۴۱۴، ۱۰۹).

۲/۲/۲/۲. امر به شیء مقتضی نهی از ضد

امر به شیء مقتضی نهی از ضد، مسئله‌ای دیگر است که ذیل بحث اوامر مطرح می‌شود. مسئله ضد از جمله مسائل چالشی اوامر است که معرکه آرا قرار گرفته است.

یک اختلاف اساسی بین اصولیان، اصل اقتضای امر نسبت به نهی از ضد است و اختلافات دیگر بین قائلین به چنین اقتضایی در چگونگی تحلیل آن با یکدیگر وجود دارد (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۲۹). آنچه می‌توان از آیه ۱۶۸ سوره بقره ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ استفاده کرد، اثبات اصل چنین اقتضایی است. ابتدا باید در اختلاف اصلی بین دو گروه قضاوت کرد و پس از اثبات دیدگاه قائلین به اقتضا، نوبت به تحلیل آن می‌رسد. اگر اصل چنین اقتضایی با توجه به آیه ثابت شود، تمام تحلیل‌های ارائه‌شده نیز اگر با مشکل مواجه شوند، اصل دیدگاه با مشکل مواجه نمی‌شود؛ بلکه باید در پی ارائه تحلیلی بدون خطا نسبت به آن بود.

نسبت به نحوه دلالت آیه شریفه بر اقتضای امر نسبت به نهی از ضد باید گفت: با توجه به شأن نزول آیه که خودداری برخی طوائف عرب مانند ثقیف و خزاعه از مصرف برخی زراعات و حیوانات بود و آن‌ها را بر خود حرام کرده بودند و این حرمت را به خداوند نسبت می‌دادند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۵۶۸/۱؛ طوسی، بی‌تا ۷۲/۲)، می‌توان استفاده کرد که بخش دوم آیه^۱ ناظر به ضد بخش اول^۲ است. در بخش اول نسبت به آنچه در زمین حلال و طیب قرار داده شده است، امر به خوردن و استفاده شده است. ضد آن، امتناع از خوردن حلال‌ها و طیب‌ها است که در بخش دوم نسبت به آن نهی شده و این امتناع را مصداق تبعیت از شیطان دانسته است. چنانچه برخی مفسرین به این نکته اشاره کرده‌اند که وقتی خداوند متعال امر به خوردن حلال‌ها کرده است، ترک خوردن بعضی از آن‌ها به صورت امتناع و خودداری از حلیت آن‌ها و به تعبیری تحریم حلال، مصداق سوء و فحشایی است که در آیه ۱۶۹ بدان تصریح شده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۴۱۸/۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۲۱۶/۲). در واقع، بخش دوم آیه را می‌توان تأکید بخش اول و اثبات حرمت ضد دانست.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۵۲

۱. ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ﴾

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا﴾

۲/۲/۳. نواهی

درباره دلالت صیغه نهی بر حرمت نیز، مانند دلالت صیغه امر، اختلافاتی وجود دارد (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۴۹). از جمله ادله‌ای که بر دلالت صیغه نهی بر حرمت اقامه شده است، آیه ۳۵ سوره بقره است: ﴿لَا تُقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. در این آیه خداوند متعال عدم اطاعت از نهی را مصداق ظالم شدن دانسته و آدم و حوا را به ظلم توصیف کرده است. اگر صیغه نهی دال بر حرمت نبود، این تعبیر هیچ گونه توجیهی نداشت. علاوه بر این، در آیه ﴿فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ (بقره: ۳۶) و ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۳۷) نیز مجازات عصیان نهی به صورت اخراج از بهشت و توبه آمده است که بدون در نظر گرفتن حرمت، این مجازات‌ها بی‌معناست (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۴۵۳/۳).

۲/۳. امارات و ظنون

از دیگر قواعد اصولی که می‌توان آیاتی از سوره بقره را برای اثبات آن‌ها مطرح کرد، قواعد مربوط به حجج و امارات است که یکی از اصلی‌ترین مسائل علم اصول و شاید مهم‌ترین آن‌ها باشد. با بررسی آیات سوره بقره، می‌توان به آیات مختلفی درباره مباحث مربوط به قطع و ظن دست یافت.

۲/۳/۱. تجری

استحقاق عقوبت شخص متجری یکی از مباحث مطرح ذیل حجیت قطع است. مسئله تجری در دو بعد تجری در عمل جوارحی و تجری در عمل جوانحی، محل گفتگو و تبادل آرای اصولیان قرار گرفته است. سؤال مطرح این است که آیا همان‌طور که تجری در عمل جوارحی موجب استحقاق عقوبت متجری می‌شود، تجری در عمل جوانحی نیز چنین استحقاقی را در پی دارد؟ برخی تجری در قلب را نیز موجب استحقاق عقاب دانسته‌اند و برای آن استدلال‌های عقلی و نقلی مطرح کرده‌اند.

با مراجعه به آیات سوره مبارکه بقره، به آیاتی برخورد می‌کنیم که دال بر استحقاق عقاب متجری نسبت به تجری در قلب یا به تعبیری تجری در عمل جوانحی است.

آیات در این باره متعدد است:

آیه ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۹۱) در این آیه خداوند علت این که یهود را قاتل معرفی می کند، رضایت و عمل قلبی ایشان دانسته است (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ۶۰۸/۳). رضایت قلبی و عمل جوانحی یکی از مراتب تجری است که همچون عمل خارجی، استحقاق عقاب را در پی دارد (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۵۲/۱).

آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۶۵): در این آیه حب که امری قلبی است، حرام دانسته شده است؛ بنابراین باید گفت تجری در قلب نیز همچون حب که امری قلبی است، متصف به حرمت می شود (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۵۰/۱).

آیه ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۲۵): در این آیه شریفه تصریح شده است که امر قلبی نیز معیار مؤاخذه است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید که خداوند شما را به آنچه دل های شما کسب می کند، مؤاخذه می کند (ر.ک: طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۱۹/۲؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۴۹/۱). آیه ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره: ۲۸۳): در وجه دلالت این آیه گفته اند: علت حرام، حرام است؛ بنابراین گناه قلبی هم حرام است (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۴۷/۱).

آیه ﴿إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوا بِحَسَبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره: ۲۸۴): در این آیه بیان می شود که آنچه مخفی شده است (در قلب) نیز مورد محاسبه قرار می گیرد. محاسبه به معنای استحقاق عقاب است؛ همچنین مغفرت و عذاب که در آیه آمده است، مربوط به عمل حرام است و خداوند در این آیه وعده عذاب نیز داده است (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۴۵/۱؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ۶۰۵/۳).

در صورت اثبات حرمت و استحقاق عقوبت برای عمل جوانحی، چند لازمه آن نیز به اثبات خواهد رسید و آیات مذکور علاوه بر اثبات حرمت تجری در قلب، لوازم آن را نیز اثبات خواهند کرد. از جمله این لوازم عبارت اند از:

۱. اثبات حرمت و استحقاق عقوبت تجری در عمل جوارحی: در صورت اثبات حرمت و استحقاق عقوبت برای عمل جوارحی، این مسئله در عمل جوارحی به طریق اولی از آیات استفاده و ثابت خواهد شد (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۵۰/۱).
اولاً این استدلال از دیگران است چنانچه ارجاع داده شده است. ثانیاً بیان شد هر آنچه در این اثر آمده به معنای پذیرش آن نیست. هدف نشان دادن قابلیت استناد به قرآن است تا ابتدا مرجعیت قرآن جا بیفتد، بعد باید ادعاهای مختلف در استناد به آیات مورد نقد و بررسی قرار گیرد که جای این نقد و بررسی‌ها این مقاله نیست، بلکه در علم اصول و در جایگاه مربوطه است.

۲. حرمت مقدمه حرام: با توجه به حرمت رضایت و حب قلبی به حرام، قصد حرام نیز که از اعمال قلبی و مقدمه فعل حرام است، به طریق اولی حرام خواهد بود. البته درباره حرمت مقدمه فعل حرام دیدگاه‌هایی مطرح است. برخی تفصیل داده‌اند که اگر از مقدمه، قصد انجام فعل حرام را ندارد، مقدمه حرام نیست؛ اما اگر قصد انجام حرام را دارد، مقدمه نیز حرام است (ر.ک: نراقی، ۱۴۱۷ق، ۷۱).

از جمله ادله دال بر حرمت چنین مقدمه‌ای، آیه شریفه ۲۲۵ سوره بقره است؛ چون قصد حرام از کسب‌های قلبی است که در آیه مورد مؤاخذه قرار گرفته است (ر.ک: نراقی، ۱۴۱۷ق، ۷۳).

۲/۳/۲. اصل اولی در حجیت ظنون

مشهور اصولیان اصل اولی در حجیت ظنون را عدم حجیت می‌دانند و به ادله مختلفی از جمله آیات قرآن برای اثبات آن استدلال کرده‌اند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۷۹-۲۸۰)؛ اما به نظر می‌رسد در قرآن کریم آیات متعددی ناظر به این اصل وجود دارد که در کتب اصولی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. از جمله در سوره بقره آیات مختلفی بیان شده است که می‌تواند دلیل بر این مدعا محسوب شود. یکی از این آیات آیه ۱۶۹ سوره بقره است که می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. در این آیه، برخی اصولیان (ر.ک: التیمی المازری، ۱۴۲۱ق، ۱۴۸؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۱۳) معتقدند که این آیه دال بر عدم حجیت ظنون است. در این آیه، نسبت دادن قول به خداوند بدون علم، تشریح دانسته شده و پیروی از دستورات شیطان که دشمن انسان است،

مورد نهی الهی قرار گرفته است (بقره: ۱۶۸). در واقع، نسبت دادن قول به غیر علم به خداوند متعال تشریح است که در کلام فقها و اصولیان به عنوان یکی از محرمات معرفی شده است. این آیه دال بر حرمت تشریح است که به نوعی نشان دهنده عدم اعتبار ظنون نیز است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۴۱۸/۱).

از دیگر آیات دال بر عدم حجیت ظن، آیه ۸۰ سوره بقره است که شبیه این تعبیر را با تفاوتی اندک دارد (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۱۳).^۱ لسان آیه تویخ و انکار است (ر.ک: طنطاوی، بی تا ۱/۱۸۶؛ صابونی، ۱۴۲۱ق، ۶۳/۱) و این لسان دلیل بر حرمت تشریح و به تعبیری عدم اعتبار ظنون است (ر.ک: جواهری، ۱۴۲۸ق، ۱۱۱/۲؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق، ۳۰۲/۱)؛ بنابراین فتوای به غیر علم جایز نیست (ر.ک: ابن قیم الجوزیه، ۱۴۱۱ق، ۱۳۸/۲).

آیه دیگری که قابلیت استناد برای عدم حجیت ظنون را دارد، آیه ۷۹ سوره بقره است. خداوند متعال در این آیه می فرماید: ﴿قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾. ویل به معنای هلاکت و عذاب شدید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲۱۵/۱) و به گفته برخی، وادی در جهنم (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۶۵/۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۹۰/۱؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۵۰۰/۱) است. در این آیه شریفه، خداوند متعال به صراحت کسانی را که مطلبی را به خداوند نسبت می دهند در حالی که خداوند آن را نگفته است، تهدید کرده و وعده عذاب شدید می دهد (ر.ک: مغنیه، ۱۴۲۴ق، ۱۳۴/۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۶۵/۳؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۵۰۰/۱). آیه اطلاق دارد که شامل هر نوع استناد بدون علم و دلیل به خداوند متعال می شود و با توجه به تهدید و عذاب آن هم از نوع شدیدش، بر حرمت تشریح دلالت دارد.^۲

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۵۶

۱. ﴿أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

۲. با توجه به دلالت آیات فوق بر عدم اعتبار ظنون به عنوان اصل اولی، برخی به این آیات تمسک کرده و آن‌ها را دلیلی بر عدم اعتبار ظنون خاصه مانند خبر واحد (ر.ک: ابن التلمسانی، ۱۴۱۹ق، ۲۰۲/۲)، قیاس (ر.ک: ابن التلمسانی، ۱۴۱۹ق، ۲۷۶/۲؛ الجصاص، ۱۴۱۴ق، ۸۱/۴) و اجماع (ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۱۸ق، ۵۰/۴) دانسته‌اند. این استدلال به این صورت است که عمل به خبر واحد و قیاس عمل به ظن و قول به غیر علم است که در آیات فوق از آن نهی شده است و این نهی شامل خبر واحد و قیاس نیز می شود. نسبت به اجماع نیز گفته‌اند که با فرض پذیرش ادله دال بر حجیت اجماع، این ادله مبتلا به معارضاتی همچون آیه ۱۶۹ سوره بقره است؛ زیرا نهی از چیزی زمانی معنا دارد که آن چیز به صورت متصور وجود داشته باشد؛ بنابراین، قول به غیر علم در امت متصور است و این امر منحل به اجماع خواهد بود.

در برابر قول مشهور، برخی ظاهراً قائل به تفصیل بین ظنون ضعیف و ظنون قوی شده‌اند. از نگاه ایشان، دربارهٔ عمل به ظن دو دسته آیه وجود دارد. برخی، همچون آیات پیشین، عمل به ظن را مذمت کرده و ظهور در حرمت عمل به آن دارند؛ اما دسته‌ای دیگر از آیات، همچون آیهٔ ۴۶ سورهٔ بقره ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، در مقام مدح دربارهٔ ظن هستند. ایشان آیات دال بر مذمت را بر اضعف مراتب ظن که مربوط به مجرای وهم است و آیات دال بر مدح را بر ظنون عقلانی قوی که در مجرای یقین قرار دارند، حمل کرده‌اند؛ لذا از نگاه آنان، آیهٔ فوق دال بر اعتبار ظنون عقلانی قوی است (حائری، ۱۴۰۸ق، ۲۷/۳-۲۸). گاه از این ظن عقلانی قوی به علم نیز تعبیر می‌شود؛ لذا برخی، ظن در آیه را به معنای علم دانسته‌اند (ر.ک: السلمي، ۱۴۰۷ق، ۵۸؛ الأبياري، ۱۴۳۴ق، ۵۷/۲). ممکن است این دیدگاه را ناظر به حجیت اطمینان دانست که از سوی بسیاری از اصولیان، حجیت و اعتبار آن مورد پذیرش قرار گرفته است.

۲/۳/۳. حجیت ظن در اعتقادات

از جمله مباحثی که دربارهٔ حجیت ظن مطرح است، حجیت و اعتبار آن در مسائل اعتقادی است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۵۵۳/۱). در این باره بین اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد و برخی قائل به اعتبار ظن در مسائل اعتقادی هستند. از جمله ادلهٔ ایشان، آیهٔ ۴۶ سورهٔ بقره است که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ که در حوزه امر اعتقادی مطرح است (ر.ک: دربندی، بی‌تا، ۳۹۸/۲). چنان‌که مکرر بیان شد، هدف این مقاله قضاوت و داوری بین دیدگاه‌ها نیست و گرنه باید در هر مسئله‌ای نقد و بررسی صورت پذیرد و جمع‌بندی شود. هدف مقاله نشان دادن این نکته بود که مرجعیت قرآن آن‌چنان‌که باید در علم اصول محقق نشده است.

۲/۳/۴. حجیت سنت

سنت به عنوان یکی از ادلهٔ مطرح در علم اصول، عبارت است از: قول، فعل و تقریر معصوم عليه السلام. از جمله ادله‌ای که می‌توان بر اعتبار و حجیت سنت اقامه کرد،

آیات شریفه^۱ ۱۲۹ و ۱۵۱^۲ سوره بقره است (الشافعی، ۱۳۵۷ق، ۷۶-۷۸). خداوند متعال در این آیات یکی از اهداف ارسال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آموزش حکمت به مردم بیان کرده است. هرچند درباره این که مراد از حکمت در کنار کتاب چیست، اختلاف نظر وجود دارد (برای مشاهده دیدگاه‌های دیگر، ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۹۵/۱ و ۴۳۰؛ طالقانی، ۱۳۶۲، ۱۷/۲؛ طوسی، بی تا ۳۰/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۵۱۲/۱؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ۴۳۶/۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۹/۴)؛ اما یکی از مشهورترین تفاسیر ارائه شده برای بیان مراد از حکمت، تفسیر آن به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است (ر.ک: الشافعی، ۱۳۵۷ق، ۷۶-۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۴۳۰/۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۹/۴ و ۱۲۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ۴۳۶/۱ و ۲۲/۲؛ طوسی، بی تا ۳۰/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۵۱۲/۱؛ الخطیب البغدادی، ۱۴۲۱ق، ۵۸/۱-۵۹)؛ بنابراین، آیه مذکور می‌تواند یکی از ادله حجیت سنت باشد.

۲/۳/۵. حجیت خبر واحد

از جمله آیاتی که در علم اصول برای اثبات حجیت خبر واحد به آن تمسک شده است، آیه^۱ ۱۵۹ سوره بقره معروف به آیه کتمان^۲ است. از نگاه کسانی که بر این آیه برای حجیت خبر واحد استدلال کرده‌اند، خداوند متعال به صورت مطلق (حتی در فرض عدم حصول علم) کتمان را حرام کرده است. حرمت کتمان ملازم با وجوب بیان و در نتیجه ملازم با وجوب قبول است؛ چون در صورت عدم پذیرش ملازمه، این حرمت لغو و بی‌اثر خواهد بود. وجوب قبول حتی بدون حصول علم، همان حجیت خبر واحد است (ر.ک: ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۶۵/۲؛ الطیب البصری المعتزلی، ۱۴۰۳ق، ۱۱۸/۲؛ الآمدی، ۱۳۸۷ق، ۵۹/۲).

ذیل بحث خبر واحد، به مناسبت می‌توان مسئله حجیت بینه را نیز مد نظر قرار داد. حجیت بینه در موضوعات مطرح است، برخلاف حجیت خبر واحد که در

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۵۸

۱. ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

۲. ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾.

احکام مد نظر است. در آیات سوره بقره، آیه ۲۸۲ به دلالت التزامی دال بر حجیت و اعتبار بینه در موارد نزاع و اختلاف است؛ چون اگر حجیت بینه ثابت نباشد، دستور به اشهاد در آیه لغو خواهد بود (ابروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۶۸/۲).

۲/۳/۶. حجیت سیره عقلا

سیره عقلا یکی از مهم‌ترین ادله بر حجیت ظواهر کلام است. چنان که در علم اصول بیان شده است، سیره بر این است که ظاهر کلام هر متکلمی حجت است مگر قرینه‌ای بر خلاف آن وجود داشته باشد. از جمله قرائن این است که مخاطب، متکلم را در مقام بیان جدی تصویر نکند؛ در این حالت، ظهور کلام برای وی حجت نخواهد بود (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۸۱). از ادله‌ای که در تأیید چنین سیره‌ای می‌توان اقامه کرد، آیه شریفه ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبُحُوا بِقَرَّةٍ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (بقره: ۶۷) است. این آیه شاهد بر این است که اگر متکلم در مقام شوخی باشد یا مخاطب چنین برداشتی داشته باشد، ظاهر کلامش حجت نیست. مؤید چنین برداشتی این است که در آیه، یهودیان به خاطر کبرای استدلال (عدم اعتبار ظهور کلام متکلمی که در مقام شوخی است) توییح و تقبیح نشده‌اند؛ بلکه به لحاظ صغروی (این که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را در مقام شوخی پنداشتند) توییح شده‌اند.

علت چنین برداشتی از سوی یهودیان نیز این بوده است که بین سؤال درباره این که قاتل کیست و جواب مبنی بر ذبح گاو، مناسبتی نمی‌دیدند و گمان کردند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با ایشان شوخی می‌کند (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۴۶/۳).

۱. ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُمُوا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشُّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُمُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا بَيْعًا كَاتِبًا وَلَا شَهِيدًا وَإِنْ تَفَلَّحُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

۲/۳/۷. حجیت سنت صحابی

یکی از ظنون خاصه که اعتبار و حجیت آن بین شیعه و اهل سنت محل اختلاف واقع شده است، سنت صحابی است (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۸ق، ۱۲۷). اهل سنت قائل به حجیت آن بوده و برای اثبات دیدگاه خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند. آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۴۳). شاطبی در موافقات این آیه را دال بر عدالت صحابه به صورت مطلق دانسته است؛ بنابراین سنت صحابی نیز با توجه به عدالت آن‌ها معتبر و حجت خواهد بود (ر.ک: الشاطبی، ۱۴۱۷ق، ۴۴۷/۴؛ ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۸۱/۲). اما از نگاه علمای شیعه، این آیه مانند آیه ۱۱۰ آل عمران، تنها بر افضلیت امت اسلام بر سایر امت‌ها دلالت دارد و این افضلیت ملازمه‌ای با اعتبار و حجیت هر آنچه از ایشان صادر شود، ندارد. ضمن اینکه اگر استدلال به این آیه تمام باشد، سنت هر فردی از افراد امت اسلامی معتبر خواهد بود و اختصاصی به صحابه ندارد (ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۸۱/۲). به هر حال فارغ از صحت یا عدم صحت استدلال به آیه، باید چنین آیاتی که احتمال استدلال بر آن‌ها در علم اصول برای اثبات قواعد اصولی مطرح است، مورد نقد و بررسی قرار گیرد، به خصوص آیاتی که استدلال به آن‌ها قائل نیز دارند.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳
۶.

۲/۳/۸. حجیت احکام شرایع سابق

مسئله اعتبار احکام شرایع پیشین در حق مسلمانان، از دیرباز محل اختلاف میان اصولیان بوده است. این پرسش که آیا با ظهور شریعت اسلام، تمامی احکام شرایع پیشین نسخ شده‌اند یا خیر، همواره مورد بحث قرار گرفته است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۴۱۲-۴۱۴).

در دفاع از دیدگاه کسانی که معتقدند با آمدن اسلام، همه احکام شرایع پیشین نسخ نشده، بلکه اصل دین منسوخ شده است و نه تمام احکام آن، می‌توان به آیه ۴ سوره بقره استناد کرد. بر اساس این دیدگاه، در استصحاب احکام شرایع سابق، در

صورتی که نسخ حکمی به طور قطعی ثابت نشده باشد، می توان همان حکم را در مورد مسلمانان نیز جاری دانست.

خداوند متعال در این آیه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. این آیه، شریعت های پیشین را در کنار شریعت اسلام ذکر کرده و میان ایمان به آن ها جمع نموده است. چنین تعبیری به صورت مطلق، می تواند شامل احکام شرایع پیشین نیز باشد؛ بنابراین، ممکن است گفته شود که ایمان به شرایع گذشته، پذیرش احکام آن ها را نیز در بر می گیرد، مگر آنکه نسخ آن احکام ثابت شده باشد.

۲/۴. اصول عملیه

یکی از مباحثی که در علم اصول فقه، استناد به قرآن در آن نسبت به دیگر مباحث اصولی بیشتر دیده می شود، اصول عملیه، به ویژه دو اصل برائت و احتیاط است. در سوره بقره نیز آیات متعددی وجود دارند که بر این دو اصل دلالت دارند که در ادامه به آن ها پرداخته خواهد شد.

۲/۴/۱. اصل برائت و اباحه

اصل برائت و اباحه از جمله اصولی است که آیات متعددی بر آن دلالت دارند. اختلاف درباره این اصل در دو مرحله مطرح شده است:

۱. اصل اولی در اشیا که ناظر به حکم واقعی است.
 ۲. اصل عملی در هنگام شک در تکلیف که ناظر به حکم ظاهری است.
- از جمله آیات سوره بقره که بر برائت و اباحه دلالت دارند یا قابلیت استناد به آن ها وجود دارد (ر.ک: شبر، ۱۴۰۴ق، ۲۱۲؛ نراقی، ۱۳۸۸، ۳۸۷/۱-۳۸۹). عبارت اند از:

آیاتی که خلقت اشیا برای انسان را بیان می کنند؛ این آیات نشان دهنده جواز بهره برداری انسان از آن ها هستند؛ مانند: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (بقره: ۲۹). این آیه بر جواز هر نوع انتفاع از تمام آنچه در زمین است، دلالت دارد، مگر آنکه استثنا شده باشد؛ زیرا آیه در مقام امتنان است و لام در «لَكُمْ» دلالت بر اختصاص دارد، ضمن آنکه «ما» ظهور در عمومیت دارد (نراقی، ۱۳۸۸، ۳۸۷/۱-۳۸۸).

آیاتی که انسان را به بهره‌گیری از آنچه در زمین خلق شده، دعوت می‌کنند؛ اطلاق یا عموم این آیات بر اصل حلیت و اباحه دلالت دارد، مانند: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً...﴾ (بقره: ۲۲)؛ ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۶۰)؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ (بقره: ۱۶۸).

این آیه به صراحت، حلال بودن همه آنچه در زمین است را اثبات می‌کند، مگر آنچه به دلیل خاص ممنوع شده باشد (ر.ک: ابن حزم، بی تا ۲۲/۷؛ الجصاص، ۱۴۱۴ق. ۵۲/۳-۵۳). امتنان در این آیات نیز دلالت بر شمول دارد (نراقی، ۱۳۸۸، ۳۸۸/۱).

آیاتی که بر خلافت انسان در زمین دلالت دارند؛ مانند: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰).

خلیفه بودن انسان نشان‌دهنده حق تصرف وی در تمام آنچه در زمین است. آیاتی که به مفهومشان دال بر برائت و اباحه هستند؛ مانند: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ﴾ (بقره: ۱۷۳).

مفهوم حصر در آیه نشان می‌دهد که غیر از موارد ذکر شده، همه چیز مباح است (نراقی، ۱۳۸۸، ۳۸۸/۱).

آیاتی که بر نفی تکلیف غیرمقدور دلالت دارند؛ مانند: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۳۳)؛ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۸۶).

این آیات نشان می‌دهند که الزام به اطاعت از تکلیفی که معلوم نیست، تکلیف به غیرمقدور است و به همین دلیل نفی شده است؛ بنابراین، در موارد جهل به تکلیف، اطاعت لازم نیست که این همان اصل برائت و اباحه است (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۱۵۹/۲).

۲/۴/۲. اصل احتیاط

نزاع اخباری و اصولی در زمینه اصل عملی در شبهات تحریمی، امری معروف و مشهور است. اخباریان در مقابل اصولیان به جریان اصل احتیاط در چنین شبهاتی معتقدند. آیات مختلفی از قرآن کریم به عنوان مستند این ادعا قابل بررسی هستند. یکی از این آیات، آیه ۸۰ سوره بقره است که در بحث از اصل اولی در حجیت ظنون مطرح شده و مضمون آن نهی از قول به غیر علم در حق خداوند متعال یا به تعبیری، حرمت تشریح است.

از دیدگاه اخباریان، حکم به اباحه و ترخیص در شبهات حکمیه تحریمیه، به معنای انتساب حکم به خداوند متعال بدون علم است که مطابق با نهی مذکور در آیه قرار می‌گیرد (ر.ک: مروجی، ۱۴۱۰ق، ۳۶۰/۴؛ محمدی بامیانی، ۱۹۹۷م، ۳۱۰/۲). با توجه به شباهت تعبیر آیه ۱۶۹ سوره بقره با آیه ۸۰، می‌توان آیه ۱۶۹ را نیز دلیلی دیگر بر این مدعا دانست.

سومین آیه‌ای که به نفع اخباریان قابل استناد است، آیه ۱۹۵ سوره بقره است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾.

استدلال به این آیه بدین صورت است: انجام عملی که شبهه حرمت دارد یا ترک عملی که شبهه وجوب دارد، به معنای افکندن نفس در هلاکت است؛ زیرا ممکن است موجب ارتکاب حرام یا ترک واجب شود. درحالی که در آیه شریفه، افکندن نفس در هلاکت حرام اعلام شده است (ر.ک: ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۹۳/۲-۶۹۴).

از دیگر آیاتی که اخباریان به آن‌ها استشهاد کرده‌اند، آیات آمره به رعایت تقوا

است، مانند:

• ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۲۲۳).

• ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۳۱).

• ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (بقره: ۲۳۳).

• ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۲۷۸).

رعایت تقوا، به معنای ترک حرام‌های مشتبه یا انجام واجب‌های مشتبه است؛

بنابراین در مشتبهات باید احتیاط کرد (ر.ک: ایروانی، ۱۴۲۸ق، ۶۹۳/۲).

۲/۵. اجتهاد و تقلید

مسئله اجتهاد و تقلید همیشه محل بحث بوده است که آیا باید این موضوع در علم اصول مورد بحث قرار گیرد یا در علم فقه. به همین دلیل، برخی از علما در پایان مباحث علم اصول به آن پرداخته‌اند. در میان آیات سوره بقره، آیه ۱۵۰ به عنوان دلیلی بر لزوم اجتهاد مورد استناد قرار گرفته است. در این آیه آمده است: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ

لِّلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمِ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

شافعی شاید نخستین کسی باشد که چنین استدلالی را مطرح کرده و دیگران پس از وی آن را پذیرفته‌اند. استدلال ایشان به آیه بدین صورت است: در آیه، دستور به نماز خواندن به سمت قبله داده شده است و رعایت این دستور برای کسی که از کعبه و مسجدالحرام فاصله دارد، جز از طریق اجتهاد و ظن غالب ممکن نیست؛ لذا ممکن است اجتهاد او خطا باشد و در نتیجه به سمت مسجدالحرام نماز نخوانده باشد. با این حال، اجتهاد خطا نیز به دلیل آیه معتبر است (ر.ک: الشافعی، ۱۳۵۷ق، ۱۸۷؛ مصلیحی، ۱۴۴۳ق، ۱۷۶/۲؛ الجصاص، ۱۴۱۴ق، ۲۵/۴؛ الزحلی، ۱۴۲۷ق، ۲۷۸/۲؛ الحطاب، ۱۴۴۴ق، ۱۷۰-۱۷۱). در کنار لزوم اجتهاد، برخی از علما با استناد به آیه ۱۷۰ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا هُمْ لَا يَعْقِلُونَ سَيِّئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

در مقام نفی تقلید برآمده‌اند و معتقدند تقلید باطل است، زیرا در این آیه خداوند متعال در مقام مذمت پیروی و تقلید از اسلاف است (ر.ک: ابن حزم، بی تا ۱۲۶/۶).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۶۴

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی و بازخوانی آیات سوره بقره به عنوان نمونه‌ای از بازخوانی آیات الهی در ارتباط با قابلیت استناد به آن‌ها برای اثبات یا رد قواعد اصولی، این نتیجه به دست می‌آید که ۳۹ آیه از آیات شریفه بر ۳۴ مطلب و قاعده اصولی دلالت دارند که می‌توانند به اثبات یا نفی آن‌ها کمک کنند. این آیات باید در آثار اصولی مورد توجه قرار گیرند و دلالت‌های آن‌ها به دقت نقد و بررسی شود. این نگاه باید به تمام آیات الهی تعمیم یابد تا مرجعیت علمی قرآن کریم در علم اصول تثبیت شود؛ زیرا فاصله وضعیت مطلوب با وضعیت موجود بسیار زیاد است؛ چراکه در حال حاضر تقریباً ۳۱ آیه از مجموع آیات الهی، نه صرفاً از سوره بقره، در ۱۲ مسئله اصولی میان اصولیان مشهور مطرح است و استناد به آن‌ها و نقد و بررسی آن‌ها متداول است. البته این بدان معنا نیست که مجموعه آیات الهی معرفی شده در این اثر در کتب

اصولی مطرح نیست، بلکه چنان‌که در مستندسازی بسیاری از دلالت‌ها مشخص است، در مجموع آثار اصولی به بسیاری از این آیات اشاره شده است. با این حال، این رویه هنوز به صورت متداول و مشهور در میان اصولیان نیست؛ لذا پیشنهاد می‌شود برای تحقق مرجعیت علمی قرآن، یک‌بار تمامی آیات الهی با این نگاه که آیا قابلیت اثبات یا رد قواعد اصولی را دارند یا خیر، مورد بازخوانی قرار گیرد و تمامی آیات با این قابلیت به مجامع علمی جهت نقد و بررسی معرفی شوند.

کتابنامه

قرآن کریم

الآمدي، سيف الدين. (۱۳۸۷ق). الاحكام في اصول الاحكام. رياض: مؤسسة النور.

آملی، میرزاهاشم. (۱۳۷۰ق). بدائع الأفكار (تقریرات درس آغاضیا عراقی). چاپ اول، نجف: المطبعة العلمية.

ابن التلمساني، عبدالله بن محمد علي شرف الدين أبو محمد الفهري المصري. (۱۴۱۹ق). شرح المعالم في اصول الفقه. چاپ اول، بیروت: عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع.

ابن تیمیة، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم. (۱۴۰۳ق). رفع الملام عن الأئمة الاعلام. رياض: الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد.

ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد. (بی‌تا). الإحكام في أصول الأحكام، بیروت: دار الآفاق الجديدة.

ابن عاشور، محمد بن طاهر. (۱۴۲۰ق). التحرير والتنوير. چاپ اول، بیروت: مؤسسة التاريخ.

ابن قدامة الجماعلي، موفق الدين عبد الله بن أحمد. (۱۴۲۳ق). روضة الناظر وجنة المناظر. چاپ دوم، بی‌جا: مؤسسة الريان للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة.

ابن قسیم الجوزية، محمد بن أبي بكر. (۱۴۱۱ق). اعلام الموقعين عن رب العالمين. چاپ اول، بیروت: دار الكتب العلمية.

الأبياري، علي بن إسماعيل. (۱۴۳۴ق). التحقيق والبيان في شرح البرهان في أصول الفقه. چاپ اول، کویت: دار الضیاء.

انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). الحاشية على استصحاب القوانين. چاپ اول، قم: المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الانصاري.

ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سوره بقره»
۶۵

انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). **فوائد الاصول**. چاپ نهم، قم: مجمع الفكر الاسلامی.

ایروانی، باقر. (۱۴۲۸ق). **دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام**. چاپ سوم، قم: دار الفقه للطباعة و النشر.

بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). **انوار التنزیل و اسرار التأویل**. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر. (۱۳۷۷ق). **التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح**. مصر: مطبعة محمد علي صبيح وأولاده بالأزهر.

التمیمی المازری، أبو عبد الله محمد بن علي بن عمر بن محمد. (۱۴۲۱ق). **إيضاح المحصول من برهان الأصول**. چاپ اول، تونس: دار الغرب الإسلامي.

الجصاص، أحمد بن علي أبو بكر. (۱۴۱۴ق). **الفصول في الأصول**. چاپ دوم، کویت: وزارة الأوقاف الكويتية.

جواهری، محمدتقی. (۱۴۲۸ق). **غایه المأمول** (تقریرات درس آیت الله خویی). چاپ اول، قم: مجمع الفكر الاسلامی.

حاج عاملی، محمدحسین. (۱۴۲۴ق). **إرشاد العقول الى مباحث الأصول** (تقریرات درس آیت الله سبحانی). چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

حاتری، کاظم. (۱۴۰۸ق). **مباحث الاصول** (تقریرات درس آیت الله شهید صدر رحمته الله علیه). بی جا، قم: مطبعة مركز النشر و مكتب الاعلام الاسلامی.

حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۷ق). **بیان الأصول**. چاپ دوم، قم: دار الانصار.

الخطاب، عبد الرحمن بن علي. (۱۴۴۴ق). **فتح العلام في بيان ماخذ الأحكام**. چاپ اول، مکه: دار طيبة الخضراء.

حکیم، محمدتقی. (۱۴۱۸ق). **الاصول العامة للفقهاء المقارن**. چاپ دوم، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). (۱۴۲۵ق). **نهایة الوصول الى علم الأصول**. چاپ اول، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.

حلی، جعفر بن حسن (محقق حلی). (۱۴۲۳ق). **معارج الأصول**. چاپ اول، لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). (۱۳۸۰). **تهذیب الوصول الى علم الأصول**. چاپ اول، لندن: مؤسسه الامام علی علیه السلام.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). (۱۴۰۴ق). **مبایدي الوصول إلى علم الأصول**. چاپ اول، قم: المطبعة العلمیه.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۶۶

خراسانی، محمدکام. (۱۴۰۹ق). **کفایة الأصول**. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
الخطیب البغدادي، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت. (۱۴۲۱ق). **الفقيه والمتفقه**. چاپ اول،
عربستان: دار ابن الجوزي.
خمینی، سیدمصطفی. (۱۴۱۸ق). **تحریرات فی الأصول**. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام
خمینی رحمته الله علیه.

دربندی، آقا بن عابد. (بی تا). **خزائن الاحکام**. چاپ اول، قم: مؤلف.
الرجرجی الشوشاوی، أبو عبد الله الحسين بن علي بن طلحة. (۱۴۲۵ق). **رفع النقاب عن تنقيح
الشهاب**. چاپ اول، ریاض: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع.
الزحيلي، محمد مصطفى. (۱۴۲۷ق). **الوجيز في أصول الفقه الإسلامي**. چاپ دوم، دمشق: دار
الخير للطباعة والنشر والتوزيع.
زمخشري، محمود. (۱۴۰۷ق). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**. چاپ سوم، بیروت: دار
الكتاب العربي.

السبكي، علي بن عبد الكافي. (۱۴۰۴ق). **الابهاج في شرح المنهاج**. چاپ اول، بیروت: دار
الكتب العلمية.

السَّعْتَانِي، حسام الدين حسين بن علي بن حجاج بن علي. (۱۴۲۳ق). **الكافي شرح أصول
البرذوي**. چاپ اول، بی جا: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع.
السلمي، عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام. (۱۴۰۷ق). **الامام في بيان ادله الاحكام**. چاپ اول،
بیروت: دار البشائر الإسلامية.

الشاطبي، أبو إسحاق إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي. (۱۴۱۷ق). **الموافقات**. چاپ اول،
بی جا: دار ابن عفان.

الشافعي، محمد بن إدريس. (۱۳۵۷ق). **الرساله**. چاپ اول، مصر: مصطفى البابي الحلبي وأولاد.
شاکری، بلال. (۱۳۹۱). لزوم تبعیت احکام از مصالح و مفساد. **پژوهشهای اصولی**. شماره ۱۴،
۱۳۰-۱۰۴.

شَّير، عبدالله. (۱۴۰۴ق). **الاصول الاصلية و القواعد الشرعية**. چاپ اول، قم: کتابفروشی مفید.
الشنقيطي، محمد الحسن. (بی تا). **شرح الورقات في أصول الفقه**. بی جا: بی نا.

شهرکانی، ابراهیم اسماعیل. (۱۴۳۰ق). **المفيد في شرح أصول الفقه**. چاپ اول، قم: ذوی القربی.
صابونی، محمد علی. (۱۴۲۱ق). **صفوة التفاسير لتفسير للقرآن الكريم**. چاپ اول، بیروت: دار الفکر.

ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سوره بقره»
۶۷

طالقانی، سید محمود. (۱۳۶۲). **پرتوی از قرآن**. چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی قمی، تقی. (۱۳۷۱). **آراؤنا فی أصول الفقه**. چاپ اول، قم: محلاتی.

طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، ابو جعفر محمد بن حریر. (۱۴۱۲ق). **جامع البیان فی تفسیر القرآن**. چاپ اول، بیروت: دار المعرفه.

طنطاوی، سید محمد. (بی تا). **التفسیر الوسیط للقرآن الکریم**. چاپ اول، قاهره: دار النهضه مصر للطباعه و النشر.

طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی). (۱۴۱۷ق). **العدة فی أصول الفقه**. چاپ اول، قم: محمد تقی علاقبندیان.

طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی). (بی تا). **التبیین فی تفسیر القرآن**. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

الطیب البصری المعتزلی، أبو الحسین محمد بن علی. (۱۴۰۳ق). **المعتمد فی أصول الفقه**. چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

عبدالساتر، حسن. (۱۴۱۷ق). **بحوث فی علم الأصول** (تقریرات درس شهید صدر). چاپ اول، بیروت: الدار الاسلامیه.

علم الهدی، علی بن حسین (سید مرتضی). (۱۳۷۶). **الذریعة إلى أصول الشریعة**. چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

فانی اصفهانی، علی. (۱۴۰۱ق). **آراء حول مبحث الألفاظ فی علم الأصول**. چاپ اول، قم: رضامظاهری.

فخر رازی، أبو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**. چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فخرالدین رازی، أبو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۱۸ق). **المحصول**. چاپ سوم، بی جا: مؤسسه الرساله.

فضل الله، سید محمد حسین. (۱۴۱۹ق). **تفسیر من وحی القرآن**. چاپ دوم، بیروت: دار الملائک للطباعه و النشر.

قاسمی، محمد جمال الدین. (۱۴۱۸ق). **محاسن التأویل**. چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

القاضی أبو یعلی، محمد بن الحسین الفراء البغدادی الحنبلی. (۱۴۱۰ق). **العدة فی أصول الفقه**. چاپ دوم، بی جا: بی نا.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۶۸

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا. (۱۳۶۸). **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**. چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

الکَلَوْدَانِي الحنبلي، محفوظ بن أحمد بن الحسن أبو الخطاب. (۱۴۰۶ق). **التمهيد في أصول الفقه**. چاپ اول، بی جا: مرکز البحث العلمي و إحياء التراث الإسلامي - جامعة أم القرى، دار المدني للطباعة والنشر والتوزيع.

کرباسی، محمد ابراهیم. (بی تا). **اشارات الاصول**. چاپ اول، بی جا: بی نا.

ماتریدی، محمد بن محمد. (۱۴۲۶ق). **تأویلات اهل السنه**. چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه. محمدی بامیانی، غلامعلی. (۱۹۹۷م). **دروس في الرسائل**. چاپ اول. قم: دارالمصطفی لاحیاء التراث. مراغی، احمد بن مصطفی. (بی تا). **تفسیر المراغی**. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی. مروجی، علی. (۱۴۱۰ق). **تمهید الوسائل في شرح الرسائل**. چاپ اول، قم: مکتب النشر الاسلامی. مصیلمی، عبد الفتاح بن محمد. (۱۴۴۳ق). **جامع المسائل والقواعد في علم الأصول والمقاصد**. چاپ اول، مصر: دار اللؤلؤة للنشر والتوزيع - المنصورة.

مظفر، محمد رضا. (۱۴۳۰ق). **أصول الفقه**. چاپ پنجم، قم: نشر اسلامی.

مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵). **أصول الفقه**. چاپ پنجم، قم: طبع اسماعیلیان.

مغنیه، محمد جواد. (۱۴۲۴ق). **التفسیر الکاشف**. چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مغنیه، محمد جواد. (۱۹۷۵م). **علم أصول الفقه في ثوبه الجديد**. چاپ اول، بیروت: دار العلم للملین.

مفید، محمد (شیخ مفید). (۱۴۱۳ق). **مختصر التذکره بأصول الفقه**. چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). **تفسیر نمونه**. چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۱ق). **الأمثل في تفسیر کتاب الله المنزل**. چاپ اول، قم: مدرسه امام

علی بن ابی طالب علیه السلام.

موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۰۹ق). **مواهب الرحمن في تفسیر القرآن**. چاپ دوم،

بیروت: مؤسسه اهل بیت علیهم السلام.

موسوی قزوینی، علی. (۱۴۲۷ق). **تعلیق علی معالم الأصول**. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

موسوی، صمدعلی. (۱۴۳۰ق). **دراسات في الأصول** (تقریرات درس آیت الله فاضل لنکرانی).

چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

میرزای قمی، ابوالقاسم. (۱۴۳۰ق). **القوانين المحکمة في الأصول**. چاپ اول، قم: احیاء الکتب

الاسلامیه.

ظرفیت استناد به قرآن
کریم در تحکیم قواعد
اصولی «موردشناسی
سوره بقره»
۶۹

نراقی، احمد. (۱۴۱۷ق). *عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام ومهمات مسائل الحلال والحرام*. چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

نراقی، مهدی. (۱۳۸۸). *انیس المجتهدین في علم الأصول*. چاپ اول، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

نراقی، مهدی. (بی تا). *جامع السعادات*. چاپ چهارم، بیروت: مؤسسة الاعلامی للمطبوعات.

References

The Holy Qur'an.

Al-Talmasānī, 'Abdullāh ibn Muḥammad 'Alī Sharaf al-Dīn. 1998/1419. *Sharḥ al-Ma'ālīm fī Uṣūl al-Fiqh*. Beirut: 'Ālim al-Kitāb lil Ṭibā'at wa al-Nashr wa al-Tawzī'.

Ibn Taymīyat, Taqī al-Dīn Abū al-'Abbās Aḥmad ibn 'abd al-Ḥalīm. 1982/1403. *Rufi 'a al-Malām 'an al-A'imat al-A'lām*. Riyadh: al-Ri'āst al-'Āmmat li Idārāt al-Buḥūth al-'Ilmīyat wa al-Ifṭā' wa al-Da'wat wa al-Irshād.

Ibn Ḥazm, Abī Muḥammad 'Alī ibn Aḥmad ibn Sa'īd. n.d. *al-Aḥkām fī Uṣūl al-Aḥkām*. Beirut: Dār al-Āfāq al-Jadīdat.

Ibn 'Ashūr, Muḥammad Ṭāhir ibn Muḥammad. 1999/1420. *al-Tahrīr wa al-Tanwīr*. Beirut: Mu'asissat al-Tārīkh.

Ibn Qudāmah al-Maqdīsī, Muwaffaq al-Dīn Abū Muḥammad 'Abdullāh b. Aḥmad b. Muḥammad. 2002/1423. *Rawḍat al-Nāzīr wa Jannat al-Munāzīr*. Mu'asissat al-Rayyān lil Ṭibā'at wa al-Nashr wa al-Tawzī'.

Ibn Qayyim al-Jawzīyya, Muḥammad ibn Abī Bakr. 1990/1411. *A'lām al-Mawqī'in 'an Rabb al-'Ālamīn*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyah.

Al-Ābyārī, 'Alī ibn Ismā'īl. 2013/1434. *Al-Taḥqīq wa al-Bayān fī Sharḥ al-Burhān fī Uṣūl al-Fiqh*. Kuwait: Dār al-Ḍīyā'.

al-Āmadī, Sayf al-Dīn 1966/1387. *Aḥkām fī Uṣūl al-Aḥkām*. Riyadh: Dār al-Ḍīyā'.

al-Āmulī, Hāshim. 1950/1370. *Badā'i' al-Afḳār (Taqrīrāt Buḥūth al-Muḥaqqiq al-'Irāqī)*. Najaf: al-Maṭba'a al-'Ilmīyya.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Al-Ḥāshīyat 'alā Istiṣḥāb al-Qawānīn*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.

Īrawānī, Bāqir. 2007/1428. *Al-Durūs al-Tamhīdīyat fī al-Qawā'id al-Fiqhīyah*. Qom: Dār al-Fiqh lil Ṭibā'at wa al-Nashr.

Beydāwī, 'Abdullāh ibn 'Umar. 1997/1418. *Anwār al-Tanzīl wa Asrār al-Ta'wīl*. Beirut: Dār Iḥya' al-Turāth al-'Arabī.

- Al-Taftāzānī, Sa'd al-Dīn Mas'ūd ibn 'Umar. 1957/1377. *Al-Talwīh 'alā al-Tawdīh li matn al-Tanqīh*. Egypt: Maṭbi'at Muḥammad 'Alī Ṣabīḥ wa Awlādih bi al-Azhar.
- Al-Tamīmī al-Māziri, Abū 'Abdullāh Muḥammad ibn 'Alī ibn 'Umar ibn Muḥammad. 2000/1421. *Īdāh al-Maḥṣūl min Burhān al-Uṣūl*. Tunisia: Dār al-Gharb al-Islāmī.
- Al-Jaṣṣāṣ, Aḥmad ibn 'Alī. 1993/1414. *Al-Fuṣūl fī al-Uṣūl*. 2nd. Kuwait: Wizārat al-Awqāf al-Kuwaytīyat.
- Al-Jawāhirī, Muḥammad Taqī. 2007/1428. *Ghāyat al-Ma'mūl (Taqrīrāt al-Buḥūth al-Sayyid al-Khu'ī)*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.
- Hājj 'Āmilī, Muḥammad Ḥusayn. 2003/1424. *Irshād al-'Uqūl ilā Mabāhiṭh al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buḥūth Āyatullāh Ja'far al-Subḥānī al-Tabrīzī. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
- al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1987/1408. *Mabāhiṭh al-Uṣūl*. Taqrīr (written by) Kāzīm al-Ḥusaynī al-Ḥā'irī. Qom: Maktabat al-I'lām al-Islāmī.
- al-Ḥusaynī al-Shīrāzī, al-Sayyid Ṣādiq. 2006/1427. *Bayān al-Uṣūl*. 2nd. Qom: Dār al-Anṣār.
- Al-Ḥaṭṭāb, 'Abd al-Raḥmān ibn 'Alī. 2022/1444. *Faṭḥ al-'Allām fī Bayān Ma'ākhiz al-Aḥkām*. Mecca: Dār al-Ṭayyibat al-Khaḍrā'.
- al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥammad Taqī. 1997/1418. *al-'Uṣūl al-'Āmma li al-Fiqh al-Muqāran*. 2nd. Qom: al-Majma' al-'Ālamī li Ahl al-Bayt (A.S).
- al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 2004/1425. *Nihāyat al-Wuṣūl ilā 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
- al-Ḥillī, Najm al-Dīn Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 2002/1423. *Ma'ārij al-Uṣūl*. London: Imam Ali Foundation.
- al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 2001/1380. *Tahdhīb al-Wuṣūl Ilā 'Ilm al-Uṣūl*. Edited by Muḥammad Ḥusayn ibn 'Alī Naqī Raḍawī Kishmūrī. London: Imam Ali Foundation.
- al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1983/1404. *Mabādī al-Wuṣūl ilā 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: al-Maṭbi'at al-'Ilmīyat.
- Ḥawwā, Sa'īd. 2003/1424. *Al-Asās fī al-Tafsīr*. 6th. Cairo: Dār al-Islām.
- al-Kurāsānī, Muḥammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurāsānī). 1988/1409. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
- Abū Bakr Aḥmad ibn 'Alī ibn Thābit (Al-Khaṭīb al-Baghdādī). 2000/1421. *Al-Faqīh wa al-Mutifaqqih*. Saudi Arabia: Dār ibn Jawzī.
- al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Muṣṭafā. 1997/1418. *Tahrīrāt fī al-Uṣūl*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
- Al-Rajjājī al-Shawshāwī, Abū 'Abdullāh al-Ḥusayn ibn 'Alī ibn Ṭalḥat. 2004/1425. *Ru'f'a al-Niqāb 'an Tanqīh al-Shahāb*. Riyadh: Maktabat al-Rushd lil Nashr wa al-Tawzī'.

- al-Zuhaylī, Wahbah Mustafā. 2006/1427. *al-Wajīz fī Uṣūl al-Fiqh*. 2nd. Damascus: Dār al-Khayr lil Ṭībā‘at wa al-Nashr wa al-Tawzī‘.
- al-Zamakhsharī al-Khārazmī, Maḥmūd Ibn ‘Umar (Jār Allāh). 1984/1407. *al-Kashshāf ‘an Ḥaqā‘iq al-Tanzīl wa ‘Uyūn al-Aqāwīl fī Wujūh al-Tanzīl*. 3rd. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī.
- al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja‘far. 2002/1423. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Ruḥullāh al-Khumaynī. Tehran: Mu‘assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
- Al-Subkī, Shaykh Taqī al-Dīn ‘Alī ibn ‘Abd al-Kāfī. 1983/1404. *Al-Ibhāj fī Sharḥ al-Minhāj*. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Ilmīyah.
- Al-Sighnānī, Hisām al-Dīn Husayn ibn ‘Alī ibn Ḥajjāj ibn ‘Alī. 2002/1423. *Al-Kāfī Sharḥ Uṣūl al-Bazūdī*. Maktabat al-Rushd wa al-Nashr wa al-Tawzī‘.
- Al-Salamī, ‘Iz al-Dīn ‘Abd al-‘Azīz ibn ‘Abd al-Salām. 1986/1407. *Al-Imām fī Bayān Adillat al-Aḥkām*. Beirut: Dār al-Bashā‘ir al-Islāmīyat.
- Al-Shāṭibī, Abū Ishāq Ibrāhīm ibn Mūsā. 1996/1417. *Al-Muwāfiqāt fī Uṣūl al-Shar‘ah*. Dār ibn ‘Affān.
- Al-Shāfī‘ī, Muḥammad ibn Idrīs (Imām Al-Shāfī‘ī). 1938/1357. *Al-Risālat*. Egypt: Mustafā al-Bābī al-Ḥalabī wa Awlād.
- Shākīrī, Balāl. 2012/1391. *Luzūm-i Tabā‘iyat-i Aḥkām az Maṣāliḥ wa Mafāsīd*. Pazhūhish-hāyi Uṣūlī, 14, 104-130.
- Shubbar, ‘Abdullāh. 1983/1404. *Al-Uṣūl al-Aṣlī wa al-Qawā‘id al-Shar‘īyat*. Qom: Maktabat al-Mufīd.
- Al-Shinqīṭī, Muḥammad al-Ḥasan. n.d. *Sharḥ al-Waraqāt fī Uṣūl al-Fiqh*.
- Shahrakānī, Ibrāhīm Ismā‘īl. 2009/1430. *Al-Mufīd fī Sharḥ Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Dhawī al-Qurbā.
- Al-Ṣābūnī, Muḥammad ‘Alī. 2000/1421. *Ṣaffat al-Tafāsīr Tafsīr lil Qur‘ān al-Karīm*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Al-Ṣanqūr, Muḥammad. 2007/1428. *Al-Mu‘jam al-Uṣūlī*. Qom: Manshūrāt al-Ṭīyār.
- Ṭāliqānī, Sayyid Maḥmūd. 1983/1362. *Partu-yi Qur‘ān*. 4th. Tehran: Shirkat-i Sahāmī Intishār.
- al-Ṭabāṭabā‘ī al-Qommī, Taqī. 1992/1371. *Ārā‘unā fī Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Intishārāt Muḥallātī.
- al-Ṭabāṭabā‘ī, al-Sayyid Muḥammad Husayn (al-‘Allāma al-Ṭabāṭabā‘ī). 1996/1417. *al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur‘ān*. 5th. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Muḍarrisīn.
- Al-Ṭabarsī, Amīn al-Islām Faḍl ibn Ḥasan. 1993/1372. *Majma‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qur‘ān*. Tehran: Intishārāt Nāsir Khusru.

al-Ṭabarī, Muḥammad Ibn arīr. 1991/1412. *Jāmi' al-Bayān fī Taḥṣīn al-Qur'ān*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Mi'rifa.

Al-Ṭanṭāwī, Sayyid Muḥammad. n.d. *al-Taḥṣīn al-Wasīl lil Qur'ān al-Karīm*. Cairo: Dār al-Niḥḍat Miṣr lil Ṭibā'at wa al-Nashr.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1996/1417. *al-Uddat fī al-Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Muḥammad Taqī 'Alāqibandīyān.

Al-Ṭūsī al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Tibyān fī Taḥṣīn al-Qur'ān*. Edited by al-Sayyid Muḥammad Ṣādiq Āl Baḥr al-'Ulūm. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

Al-Ṭayyib al-Baṣrī al-Mu'tazilī, Abū al-Ḥusayn Muḥammad ibn 'Alī. 1982/1403. *Al-Mu'tamid fī Uṣūl al-Fiqh*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.

'Abd al-Sattār, Ḥassan. 1996/1417. *Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buḥūth al-Shahīd al-Ṣadr. Beirut: al-Dār al-Islāmīyah.

'Alam al-Hudā, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1997/1376. *al-Dharī'a ilā Uṣūl al-Sharī'a*. Tehran: Dānishgāh-i Tihārān (Tehran University).

Fānī Iṣfahānī, 'Alī. 1980/1401. *Ārā' Ḥawl Mabḥath al-Alfāz fī 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: Riḍā Mazāhirī.

Al-Ṭabaristānī al-Rāzī, Ibn Khaṭīb Muḥammad ibn 'Umar (Fakhr al-Rāzī). 1999/1420. *Taḥṣīn al-Fakhr al-Rāzī al-Mushtahir bi al-Taḥṣīn al-Kabīr wa Maḥāṭith al-Ghayb*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

Al-Ṭabaristānī al-Rāzī, Ibn Khaṭīb Muḥammad ibn 'Umar (Fakhr al-Rāzī). 1997/1418. *Al-Maḥṣūl fī 'Ilm al-Uṣūl*. Beirut: Mu'assasat al-Risālat al-Nāshirūn.

Faḍlullāh, Muḥammad Ḥusayn. 1998/1419. *Taḥṣīn min Waḥy al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Milāk lil Ṭibā'at wa al-Nashr wa al-Tawzī'.

Qāsimī, Muḥammad Jamāl al-Dīn. 1997/1418. *Maḥāsīn al-Ta'wīl*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.

Al-Qāḍī Abū Ya'lī, Muḥammad ibn al-Ḥusayn al-Farrā' al-Baghdādī al-Ḥanbalī. 1989/1410. *Al-Uddat fī Uṣūl al-Fiqh*. 2nd.

Al-Qommī al-Mashhadī, Muḥammad ibn Muḥammad-Riḍā. 1989/1368. *Taḥṣīn Kanz al-Daqā'iq wa Bahral-Gharā'ib*. Tehran: Sāzimān-i Chāp wa Intishārāt Wizārat-i Irshād-i Islāmī.

Al-Kalwazānī al-Ḥanbalī, Maḥfūz ibn Aḥmad ibn al-Ḥassan Abū al-Khaṭṭāb. 1985/1406. *Al-Tamhīd fī Uṣūl al-Fiqh*. Markaz al-Baḥth al-'Ilmī wa Iḥyā' al-Turāth al-Islāmī.

Al-Karbāsī, Muḥammad Ibrāhīm. n.d. *Ishārāt al-Uṣūl*.

Matrīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. 2005/1426. *Ta'wīlāt Ahl al-Sunnat*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.

Muḥammadī Bāmīyānī, Ghulām'alī. 1997. *Durūs fī al-Rasā'il*. Qom: Dār al-Muṣṭafā li Iḥyā' al-Turāth.

- Al-Marāghī, Aḥmad. n.d. *Tafsīr al-Marāghī*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Al-Murawwījī 'Alī. 1989/1410. *Tamhīd al-Wasā'il fī Sharḥ al-Rasā'il*. Qom: Maktabat al-Nashr al-Islāmī.
- Al-Muṣīlḥī, 'Abd al-Fattāh ibn Muḥammad. 2021/1443. *Jāmi' al-Masā'il wa al-Qawā'id fī 'Ilm al-Uṣūl wa al-Maqāṣid*. Egypt: Dār al-Lu'lu' lil Nashr wa al-Tawzī'.
- al-Muẓaffār, Muḥammad Riḍā. 2009/1430. *Uṣūl al-Fiqh*. 5th. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.
- al-Muẓaffār, Muḥammad Riḍā. 1996/1375. *Uṣūl al-Fiqh*. 5th. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- Al-Mughnīyah, Muḥammad Jawād. 2003/1424. *Al-Tafsīr al-Kāshif*. Qom: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
- Al-Mughnīyah, Muḥammad Jawād. 1975. *'Ilm Uṣūl al-Fiqh fī Thawbat al-Jadīd*. Beirut: Dār al-'Ilm lil Malāyīn.
- Ibn Nu'mān, Muḥammad Ibn Muḥammad (al-Shaykh al-Mufīd). 1992/1413. *Mukhtaṣir Al-Tadhkirat bi Uṣūl al-Fiqh*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī li Alfīyyat al-Shaykh al-Mufīd.
- al-Makārim al-Shīrāzī, Nāṣir and others. 1995/1374. *Tafsīr-i Namūnah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmī.
- al-Makārim al-Shīrāzī, Nāṣir. 2000/1421. *Al-Amthal fī Tafsīr Kitāb Allāh al-Manzil*. Qom: Madrasī-yi Imām 'Alī Ibn Abī Ṭālib.
- al-Sabzawārī, al-Sayyid 'Abd al-A'lā. 1988/1409. *Mawāhib al-Raḥmān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Beirut: Mu'asissat Ahl al-Bayt.
- Al-Mūsawī al-Qazwīnī, Sayyid 'Alī. 2006/1427. *Ta'līqat 'alā Ma'ālim al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- Mūsawī, Ṣamad 'Alī. 2009/1430. *Dirāsāt fī al-Uṣūl*. Taqīrāt Buḥūth Āyatullāh Fāḍil Lankarānī. Qom: Markaz Fiqh al-'Immat al-Athār.
- al-Qommī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qommī). 2009/1430. *al-Qawānīn al-Muḥkama fī al-Uṣūl*. Edited by Riḍā Ḥusayn Ṣubh. Qom: Iḥyā' al-Kutub al-Islāmīyya.
- al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī (al-Fāzil al-Narāqī). 1996/1417. *'Awā'id al-Ayyām fī Bayān Qawā'id al-Aḥkām wa Muḥimmāt Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
- al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī (al-Fāzil al-Narāqī). 2002/1381. *Anīs al-Mujtahidīn fī 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
- al-Narāqī, Muḥammad Mahdī (al-Muḥaqqiq al-Narāqī). n.d. *Jāmi' al-Sa'ādāt*. Beirut: Mu'assasat al-'Ālamī li al-Maṭbū'āt.